

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)

سال نهم، شماره دوم، پیاپی ۲۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، صص ۲۴-۱

معرفی نسخه خطی «حدایق الدقایق»

ناصر کریم‌پور* - محمدرضا نصر اصفهانی**

محمود براتی***

چکیده

کتاب حدایق الدقایق نسخه منحصراً به فردی است که ابوالحسن وحیدالدین ابن زین‌الدین حاجز بن اسفرغابادی نگاشته است. تاریخ دقیق تألیف کتاب مشخص نیست اما آنچه مسلم است، میرجان آن را در نیمه اول قرن دهم تألیف کرده است. میرجان در حدایق به شرح سخنان شیخ جلال‌الدین محمد، پیر و مراد خود پرداخته است. مؤلف از بزرگان سلسله نقشبندیه بوده، به ناصرالدین عبیدالله، از خواجهگان نقشبندیه نیز ارادت داشته است. از حدایق تنها یک نسخه منحصراً به فرد نفیس و به خط نستعلیق در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

این کتاب حاوی مطالب عرفانی است که به منزله آینه روشنی، فضای عرفانی قرنهای نهم و دهم را به خوبی فراروی پژوهشگران آشکار می‌سازد. میرجان در تبیین آرای خود از فصوص الحکم ابن عربی و گفتار و نوشته‌های عارفان سلسله نقشبندیه بهره برده است؛ گاه نیز خود مسائل طالبان و سالکان را رمزگشایی کرده که در این راه از توفیق نسبی نیز برخوردار بوده است. نثر میرجان در برخی قسمت‌های کتاب، مسجع و در اکثر موارد ساده و روان است. مسایل بنیادین این

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسؤل) karimpour.naser@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران m.nasr@ltr.ui.ac.ir

*** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران mbk@ltr.ui.ac.ir

اثر عبارتند از: عوامل و موانع معرفت عرفانی، چگونگی تمسک به پیامبر(ص) در سلوک عرفانی، نقش مراقبت و تأثیر نظر پیر در سلوک مرید و... این اثر به تمامی در حوزه فرهنگ عرفانی نقشبندیه به کمال رسیده است و از جهت تبیین اندیشه‌های این سلسله حایز اهمیت است.

واژه‌های کلیدی

حدایق الدقایق، میرجان، نقشبندیه، تصوف، نسخه خطی

۱- مقدمه

کتاب حدائق الدقایق نوشته وحیدالدین محمد، ملقب به میرجان از عارفان طریقت خواجگان/ نقشبندیه در قرن‌های نهم و دهم هجری است. از این اثر تنها یک نسخه منحصر به فرد و به خط نستعلیق در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. از زندگی میرجان نیز اطلاع چندانی در دست نیست؛ وی مرید جلال‌الدین محمد، از اقطاب نقشبندیه و از علمای اهل تسنن بوده است و کتابی نیز به نام *روضه‌الاصحاب* در فضایل خلفای راشدین در سال ۹۴۴ق نوشته است. پدر وی از پیران سلسله خواجگان/ نقشبندیه و بسیار مورد تکریم بوده است. میرجان پس از خرقة تهی کردن پیر خود، جلال‌الدین محمد، تصمیم می‌گیرد سخنان استاد را گردآوری کند؛ نظیر کاری که محمد بن منور با جمع‌آوری اسرارالتوحید و نیز صلاح‌الدین محمد مبارک بخاری با تألیف *أنیس الطالبین* و *عدّه‌السالكین*، در شرح مقامات پیر خود، خواجه بهاء‌الدین نقشبند، و شیخ محمد زاهد قاضی (جلال‌الدین محمد، پیرمیرجان) با تدوین *سلسله‌العارفین و تذکره‌الصّدیقین فی مناقب شیخ احرار* در شرح فضایل استاد و پیر خود، خواجه عبیدالله احرار انجام دادند. بنابراین میرجان با این کار از استاد خود پیروی کرده، تا دینش را به استاد ادا کرده باشد.

میرجان در فصل‌های پنجگانه کتاب مطالب زیر را به رشته تحریر کشیده است: ۱- دقایقی درباره میلاد با برکت پیامبر اکرم (ص)؛ ۲- نکات ارزشمندی درباره حل مشکلات سخنان صوفیه؛ ۳- تفسیر و بیانی درباره ابیات عرفانی که معانی آنها بر همه کس روشن نیست؛ ۴- بیان سخنان بدیع پیران سلسله که از شهرت چندانی برخوردار نیستند؛ ۵- ذکر بعضی حکایات نو در طریقت که در کتب دیگر مسطور و مذکور نیست (رک: میرجان، نسخه خطی، مقدمه: ۲). این کتاب حاوی

مطالب درخور توجه عرفانی است که به منزله آینه روشنی، فضای عرفانی قرن‌های نهم و دهم را به خوبی فراروی پژوهشگران آشکار می‌سازد. نویسنده در تبیین مطالب عرفانی از مطالب فصوص الحکم و گفتار و نوشته‌های عارفان و اقطاب سلسله نقشبندیه بهره برده است و گاه نیز خود از مسائل طالبان و سالکان رمزگشایی کرده است. نثر میرجان در برخی از قسمت‌های کتاب، مسجع و زیبا و در اکثر موارد روان و پسندیده است.

۱-۱- بیان مسأله

متن عرفانی حدایق، هم به سبب درج نکات عرفانی و کلامی و هم به موجب ضرورت احیای متون عرفانی، با شیوه‌ای انتقادی و با عنایتی مفهوم‌محور تصحیح و تبیین شده است.

۱-۲ - ضرورت و اهمیت پژوهش

این پژوهش عهده‌دار تصحیح اثری است که در نوع خود منحصر به فرد و بر مبنای سنت و دوره دوم عرفانی نگارش یافته است. کتاب علاوه بر معرفی طریقه خواجگان، بازتاب تداوم طریقت خواجگان در سده دهم و یادکرد بزرگان و عارفان مشعلدار این طریقه بوده، با رمزگشایی از بسیاری از سؤال‌های عرفانی، اشعار دشوار، اصطلاحات پیچیده و بازگویی حکایاتی از عارفان این طریقه، نوشتاری جذاب و دلنشین را در برابر دیدگان ما می‌گسترده. بنابراین ارائه نسخه تصحیح شده‌ای از این اثر، نیز معرفی سبک نوشتاری متن، تحلیل موضوع‌های آن و معرفی مشروح و مبسوط طریقت خواجگان/ نقشبندیه، سبب احیای اثری باارزش و غبارزدایی از شیوه عرفانی بسیار متداول و رایج سده دهم و آشنایی با عارفان قرن‌های نهم و دهم است. این اثر از نظر مفهوم، ساختار و زمان، به آثار مهمی که در همان قرن نگاشته شده، شباهت بسیار دارد: نخست رساله قدسیه خواجه پارسا که چند دهه پیش از آن به رشته تحریر درآمده؛ رشحات عین‌الحویه از کاشفی سبزواری و ... از خواجه محمد پارسا. نویسنده درآوردن اشعار و توجه به شرح آثار ابن عربی و ابن فارض، به آثار نورالدین عبدالرحمن جامی نیز توجه داشته است.

۱-۳- پیشینه تحقیق

تاکنون هیچ گونه تصحیح و بازخوانی از این اثر انجام نشده است و در کتب صوفیانه قرن دهم به بعد هیچ ارجاعی به کتاب داده نشده است. البته با توجه به این موضوع که اثر عرفانی یاد شده بر مبنای طریقت نقشبندیه/ خواجگان نگاشته شده، درباره طریقه یاد شده، آثاری چون تاریخ تصوف

در هند، جستجو در تصوف ایران و حواشی رساله قشریه از استادان نامداری، مانند: دکتر زرین کوب و بدیع الزمان فروزانفر نوشته شده که تفصیل آن در شمار منابع این نوشتار آمده است.

۲- بحث

۲-۱- میرجان کیست؟

ابوالحسن وحیدالدین محمد درویش سمرقندی، ملقب به میرجان (م. ۹۷۰ه.ق) از اقطاب سلسله نقشبندیه است. وی خواهرزاده شیخ محمد زاهد سمرقندی (جلال‌الدین محمد) و از اصحاب او بود. در علوم ظاهری و باطنی توانا بود و به جهت سلوک معنوی اش به درویش محمد، مشهور و به میرجان ملقب بود. درویش محمد دست ارادت به خواجه عبیدالله احرار داد و از شیخ محمد زاهد اجازه خلافت گرفت. وی در قریه امکنه سکونت داشت و در کنج عزلت مشغول ریاضت بود. سالیان دراز در خدمت دایی خود، شیخ محمد زاهد بود و پس از درگذشت وی، خلیفه و جانشین او شد. مریدان بسیار داشت که از جمله آنان شیخ محمد خواجه‌گی امکنگی است (صاحب لاهوری، بی تا). از میرجان دو عنوان کتاب به یادگار مانده است: *روضه‌الاصحاب* و *حدایق‌الدقایق*. چنانکه ذکر شد، اثر اخیر مجموعه سخنان دایی نویسنده، شیخ محمد زاهد، پیر و استاد اوست که پس از مرگ استادش به رشته تحریر درآمده است. از مطالب کتاب *حدایق‌الدقایق* چنان برمی آید که میرجان عالمی بزرگ و عارفی روشن ضمیر بوده است. وی در سال ۹۷۰ه.ق. زندگانی را بدرود گفت و به گفته نویسنده *خزینة الأصفیاء* در اسفزار و به قول مؤلف *خیط‌السبحات* در امکنه به خاک سپرده شد. در خصوص شجره‌نامه سلوکی او باید گفت وی با چهار واسطه به خواجه بهاء‌الدین نقشبند و با سیزده واسطه به ابوالحسن خرقانی و از او به بایزید بسطامی و حضرت امام جعفر صادق (ع) و با دوازده واسطه به ابوعلی فارمدی و از او با هفت واسطه به معروف کرخی و حضرت امام رضا (ع) می‌رسد (رک. خواجه محمد پارسا، ۱۳۹۵ه.ق. شجره‌نامه نقشبندیه).

۲-۲- نسخه‌شناسی حدایق

از حدایق تنها یک نسخه منحصر به فرد در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۵۸۰۸ و در ۱۴۳ برگ در اندازه ۲۳ × ۱۵ و به خط نستعلیق خوش موجود است که به قلم شیخ مرتضی بن شیخ مظفر عباسی ساکن لاهور کتابت شده است. هر صفحه ۱۷ سطر و هر سطر به طور میانگین ۲۰

واژه دارد. در حاشیه برخی از برگ‌ها مطالبی با قلم متفاوت نوشته شده است. سرخط / عنوان هر مطلب یا فصل جدید با مرکب قرمز و بقیه با مرکب سیاه نوشته شده است. اشعار با کلمه‌های: رباعی، بیت، مصراع یا مثنوی مشخص شده‌است و مصراع‌ها در امتداد یکدیگر نوشته و با نشانه سرخ‌رنگی جدا شده‌اند. این نسخه از کتابخانه شخصی سعید نفیسی با شماره ۲۷۴۷ به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران اهدا و سپس در سال ۱۳۹۰ در بخش دیجیتال کتابخانه از آن تصویربرداری شده است. متأسفانه کاتب نسخه هنگام کتابت دقت کافی نداشته و برخی از آیات، احادیث، اشعار و واژگان را اشتباه نوشته است و گاه واژه و یا جمله‌ای را از قلم انداخته است؛ اما هیچ یک از موارد یادشده از ارزش کار کاتب نمی‌کاهد و نامش دوشادوش نویسنده برای همیشه در یاد فرهیختگان خواهد درخشید. کاتب در پایان کتابت، خود را چنین شناسانده است:

أَمِين يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ. تَمَّتْ هَذِهِ النُّسخَةُ الْمِثْمُونَةُ يُسَمَّى بِحَدَائِقِ الدَّقَائِقِ مِنْ تَصْنِيفِ حَضْرَتِ شَيْخِ ابِوالْحَسَنِ وَحِيدِالدِّينِ مُحَمَّدٍ، مَشْهُورٍ بِهٖ مِيرْجَانِ بْنِ شَيْخِ زَيْنِ الدِّينِ الْأَسْفَرْغَابَادِيِّ. كَاتِبُهُ فَكَيْرُ أَحْقَرِ عِبَادِ اللَّهِ، شَيْخِ مَرْتَضَى بْنِ شَيْخِ مَظْفَرِ عَبَّاسِي مِتْوَطَّنِ دَارِالسُّلْطَنَةِ لَاهُورَ - حَفَظَهُ اللَّهُ تَعَالَى - فِي التَّارِيخِ پَنْجَمِ شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُبَارَكِ سَنَةِ ۱۰۸۲ مِنْ هِجْرَةِ النَّبِيِّ - صَلَعَم.

۲-۳- تحلیل فکری - نحله‌ای

نقشبندی، مهمترین و با نفوذترین طریقه صوفیه در قرن نهم؛ به‌ویژه در خراسان و ماوراءالنهر بوده است که در طریقت معتدل و در شریعت سخت متعصب بوده‌اند. از جامی در *نفعات الانس* و از خواجه محمد پارسا در *الانوار القدسیه*، در معرفی طریقه نقشبندی چنین نقل شده است که همان طریقه صحابه کرام - رضی الله عنهم - است با رعایت این اصل که نه چیزی بر آن روش بیفزایند و نه چیزی از آن بکاهند و آن عبارت است از: دوام بندگی و عبودیت خداوند، ظاهراً و باطناً؛ التزام کامل به سنت سنیه و عمل به عزیمت و اجتناب تمام از بدعت‌ها و رخصت‌ها در جمیع حرکات؛ از عادات و معاملات با دوام حضور مع الله بر طریق فراموشی و ترک و استهلاک هر چه غیر آن است (رک. واعظ کاشفی، ۱۳۵۶، مقدمه: ۳۵ و ۳۶).

ملک محمد اقبال، مصحح رساله قدسیه، اثر خواجه محمد پارسا - که خود از اقطاب طریقه نقشبندی است - در خصوص شجره‌نامه این طریقه می‌نویسد: «پس حضرت خواجه‌گان ما را - قدس الله ارواحهم - در تصوّف نسبت بر چهار وجه است: یکی به حضرت خواجه خضر - زاده الله علماً

و حکماً- چنانکه گذشت؛ دوم به حضرت شیخ جنید؛ سوم به حضرت سلطان العارفين، سلطان بايزيد بسطامی تا حضرت امیرالمؤمنین علی (ع)؛ چهارم از امام جعفر صادق (ع) تا ابوبکر صدیق- رضی الله عنهم أجمعین- و از بهر این، ایشان را نمک مشایخ می‌گویند (پارسا، ۱۳۵۴، تعلیقات: ۱۹۷). در طریقه نقشبندیه از اصول یازده‌گانه‌ای سخن گفته شده است که عمل به آنها از ضروریات است. این اصول عبارتند از: ۱- «هوش در دم»؛ ۲- «نظر بر قدم»؛ ۳- «سفر در وطن»؛ ۴- «خلوت در انجمن»؛ ۵- «یادکرد»؛ ۶- «بازگشت»؛ ۷- «نگاهداشت»؛ ۸- «یادداشت»؛ ۹- وقوف زمانی؛ ۱۰- وقوف عددی؛ ۱۱- وقوف قلبی (پارسا، ۱۳۵۴، تعلیقات: ۲۲۰-۲۳۰).

هر چند بزرگان نقشبندیه به خاطر تقویت دین با امیران تیموری رابطه داشته و از پشتیبانی آنها برخوردار بوده‌اند؛ با وجود این، حدایق خاستگاهی مردمی دارد و قهرمانان آن صوفیان برجسته و شاخص سلسله‌های گوناگون هستند. میرجان مطالب عمیق عرفانی را از بزرگان عرفان و تصوف، مانند محیی‌الدین ابن عربی و خواجه ابونصر پارسا و... نقل می‌کند و گاهی نیز خود از مطالب ژرف عرفانی رمزگشایی می‌کند؛ برای مثال، وی عبارتی حکیمانه از شیخ ابوسعید ابوالخیر را چنین رمزگشایی می‌کند:

شیخ ابوسعید ابی‌الخیر - قُدَسَ سِرُّهُ - گفته: «هر کس مرا در اول دید، صدیق شد و هر کس مرا در آخر دید، زندیق شد.» حل آن سخن بر این وجه است که در اوایل حضرت شیخ سالک در طریق مجاهده و ریاضت بوده و نفس سرکش را به زور ریاضت و مخالفت، متقاد احکام دل می‌ساخته‌اند و به آن ریاضات علم دولت قرب می‌افراخته‌اند. پس هر کس آن روش را می‌دیده و متابعت خصال و اعمال ایشان می‌ورزیده، گل از بوستان صدیقان می‌چیده و در اواخر که به مقام سعت رسیده بودند و نفس ایشان مطمئن گشته بود و به کثرت مجاهده در تحت احکام دل قرار گرفته و همان ره می‌رفت که دل می‌رفت، ایشان را لطایف اطعمه و اشربه و تکلیفات در معیشت زیانمند نبود و حظوظ نفس حقوق بود؛ یعنی آنچه دیگران را حظوظ نفس بود، نفس ایشان را حکم حظوظ نداشت؛ بلکه نفس ایشان از آن حظوظ حق خود که قیام بدن و انتظام حیات باشد، برمی‌گرفت و نان جو و نان میده هر دو ایشان را یکی بود. پس هر کس این حال را دید و متابعت کرد، رو به راه ضلالت آورد که نفس را به لذت داشت و تربیت دل را فرو گذاشت. مثنوی:

تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی گوهر دل را نینمی‌فرهی

(مولوی، ۱۳۸۴: ۲/۲۶۵)

هر که شیرین می‌زید، او تلخ مرد هر که او تن می‌پرستد، جان سپرد

پس از این سخن چنان باید دانست که هر چه در بساط اعمال کاملان به ظهور برسیده، آن را متابعت نتوان کرد؛ زیرا که شاید آن عمل از مقتضای حال باشد از احوال آن کامل که با آن حال، آن عمل مذموم نباشد و چون بی‌اتصاف به آن حال، آن را متابعت کند، به ضرر رسد. انا الحق منصور نسبت به منصور کفر نبود؛ بلکه هو الحق بود؛ چه از غلبه مقام شهود و توحید به ظهور رسیده و از این جهت است که گفته‌اند که آنها که منصور را رد کرده‌اند، رد ایشان حقیقی نیست؛ بلکه به دل معتقد بوده‌اند و به ظاهر خود را چنان نموده‌اند تا عوام در فتنه نیفتند... و نیز ارباب احتساب کسی را به نماز دلالت کردند و او گفت: اگر چه در بعضی امور صورت عقل در من باقی است ولیکن مرا حالتی است که بر اقامت نماز قدرت ندارم و در آن حال که منم، نماز در آن نمی‌گنجد. اهل احتساب این را از وی نپسندیدند، او را به تعزیر رسانیدند. آتش در آن شهر افتاد و دو دانگ شهر بسوخت. پس آن ترک نماز در حق وی که صاحب آن حال بود، مذموم نبود و دیگری اگر بر ترک صلوه دلیری کند، جز راه زندقه نرود (میرجان، ۱۳۹۴: ۴۲ الف و ب).

همچنین، وی پیش از ملاصدرا، اسفار اربعه را بیان می‌کند:

سخن دیگر: گرفتاران کمند محبت و عنایت را چهار سفر است: اول «سیرٌ إلى الله»: این سیری است به قدم مجاهده و ریاضت و زاد توکل و راحله شوق از بادیه بُعد به کعبه حقیقت و نهایت این سیر، بلوغ است به مقام جمع که شهود مرتبه واحدیت است؛ یعنی شهود حق با صفات کمال که موضع اسم الله است و پیغمبر ما را -صلی الله علیه و سلم- نهایت این سفر، تجلی احدی ذاتی است که آفتاب ذات از پرده صفات بتابد و «التَّوْحِيدُ إِسْقَاطُ الْإِضَافَاتِ» وصف آن باشد و اول مقام «قَابَ قَوْسَيْنِ» (النجم، ۹) است و دویم مقام «أُوْ اَدْنَى»؛ دویم «سیرٌ فی الله» و آن سیری است به نور حق - سبحانه - بعد از بلوغ به مقام جمع در صفات کمال الهی و این سیر را نهایت نیست؛ زیرا که صفات الهی منزّه [است] از وصف تناهی؛ سیم «سیرٌ عن الله إلى الخلق» و آن سیر، این است که کامل بعد از رسیدن به مرتبه کمال حقیقی، به جهت تکمیل ناقصان از جمع به فرق آمده و راه ترقی بر دورافتادگان بگشاید و حجاب از میان ایشان و حضرت مطلوب بردارد و مسکینان را در پایه بُعد نگذارد؛ چهارم «سیرٌ مع الله فی الخلق» و این سیری است که بعد از آنکه بر منبر قرب، خطبه کمال به نام کامل خواندند و او را بر تخت سلطنت شهود حقیقی نشانند، او به نور حق - سبحانه -

همراه شده، در جمیع مکونات سیر کند به جهت تحقیق حقایق و در این سیر گفته‌اند کامل را حالتی پیدا شود که هر چه بر گون وارد شود، از نفع و ضرر و رنج و راحت، در وی اثری از آن پدید آید؛ چنانچه گفته‌اند آنکه پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - غم امت بسیار داشت، او را این حالت از خواص سیر رابع بود و آنکه سلطان بایزید در بازار بود؛ کسی تازیانه محکم بر اسب خود زد، بدن ایشان از آن متأذی شد. اثر ضرب تازیانه ظاهر بود. این نیز از نتایج این سیر بود. گوید: در این حال اجزای عالم حکم اجزای کامل می‌گردد و این طعمه خورای طبع ناقصان نیست؛ چه به غایت مستبعد می‌شمارند که ضرب بر ذاتی وارد شود و تأثر از آن در ذات دیگر پدید آید (میرجان، ۱۳۹۴: ۵۸ الف و ب)

بنابراین، در سراسر کتاب، سیر انسان و سلوک او به قله‌های کمال زیر نظر پیران طریقت مشاهده می‌شود.

آنچه در حدایق چشمگیر است، بیان آداب صوفیه و بزرگان آنها؛ بویژه نقشبندیه است. البته نویسنده کمتر به جزئیات سلوک پرداخته و بیشتر با بیان سخنانی برای رفع ابهام‌های سخنان اهل تصوف کوشیده است. در خلال مطالب این اثر، دو نکته مهم و کلیدی از نقشبندیه نقل شده: اول؛ خلوت در انجمن و دوم؛ ارتباط با سلاطین و حکام عصر. در خصوص مورد اول، نویسنده از بزرگان سلسله نقشبندیه نقل می‌کند که سالک تنها با حضور در جمعیت و معامله با آنها می‌تواند دارای صفات شایسته شود که اگر بدون این صفات به خلوت بنشیند، دچار عجب خواهد شد؛ دیگر آنکه با پرده قرار دادن معاشرت با مردم، صفای باطن و کمالات خود را بپوشاند؛ چنانکه در حکایتی از جامی این نکته را بیان می‌کند (رک. میرجان، ۱۳۹۴: ۱۰۹ ب)؛ دوم، ارتباط با پادشاهان تیموری است که بزرگان این سلسله برای حمایت دین از آنها کمک می‌گرفته و آنها را نیز راهنمایی می‌کرده‌اند تا آنجا که گاهی خود پادشاه بعدی را تعیین می‌کرده و گاهی نیز جنگی را با کرامتی به نفع پادشاه خاتمه می‌داده‌اند. اوج این ارتباط در زمان قطبیت خواجه عیبدالله احرار در قرن نهم کاملاً آشکار است (رک. میرجان، ۱۳۹۴: ۹۳ ب - ۱۰۹ الف و ۱۰۷ الف و ب).

۲-۴- ساختار متن

حدایق محتوا محور است و بر تبیین مفاهیم بنیادین عرفان تکیه دارد و بیشتر مطالب آن به سبک نثر مرسل و فنی نگاشته شده است؛ اما گاهی نویسنده از سجع‌های زیبایی نیز بهره برده است.

بنابراین، نثر کتاب تلفیقی از نثرهای سه‌گانه مرسل، فنی و مسجع است. این کتاب یک رساله عملیه نیست و آداب صوفیه را نیز نمی‌آموزد؛ بلکه بیشتر بر صفات عارفان و صوفیان واصل تکیه می‌کند و با بیان حکایات گوناگون، برخی از اشعار و سخنان مبهم آنها روشن نموده، می‌کوشد سالکان را راهنمایی کند و با ذکر کراماتی از پیران بزرگ، شوق را در دل رهروان شعله‌ور سازد. بر این اساس، کتاب مجموعه‌ای صوفیانه در قالب پنج فصل است که درونمایه تصوف و عرفان هر پنج فصل را به هم پیوند داده است.

۲-۵- رسم الخط نسخه اساس

در این کتاب همانند دیگر کتب مشابه، علاوه بر نوشتن «کاف» به جای «گاف» و «ج» به جای «چ»، متصل نوشتن «به» در سراسر نسخه، پیوستن «را» به کلمه پیش از خود و حذف «ا» از حرف ربطی (= فعل ربطی) «است» در اکثر موارد، مواردی منحصر به فرد نیز مشاهده می‌شود:

- ۱- تشتت در نوشتن کلمات مختوم به تـای گرد(ه)؛ برای مثال، آوردن و نوشتن هر دو شکل «استقامت» و «استقامه» و هراه به جای هرات؛
- ۲- نوشتن «ای» نکره یا وحدت پس از کلمات مختوم به «ه» غیرملفوظ به صورت «ه»: «قطره» به جای قطره‌ای، «فرشته» به جای فرشته‌ای؛
- ۳- حذف «ه» غیرملفوظ در جمع بستن کلمه با نشانه «ها»ی جمع: «اندیشه‌ها» به جای «اندیشه‌ها».
- ۴- کاربرد «ی» و «یی» به جای یکدیگر: «گوی» به جای «گوی»؛
- ۵- افزودن «ی» به کلمات مختوم به مصوت بلند «ا»: پایهای، فعل: نمای (قناعت نمای) و ...؛
- ۶- آوردن صفت مؤنث برای جمع مکسر به پیروی از قواعد و دستور زبان عربی: اندیشه‌های متعارضه، احوال عالیه، سخنان بدیعه، معارف غیبیه و ...؛
- ۷- جدانویسی، «با»ی تأکید، «ب» و «ن» نفی و امر و نهی با «ها»ی غیرملفوظ: به پسندید، نه نشیند، به پرهیز و ...؛
- ۸- حذف نکردن «ه» غیرملفوظ هنگام جمع بستن واژه با «ان» و تبدیل شدن آن به «گ»: با بهره‌گان، خواجه‌گان و ...؛
- ۹- کاربرد مصدر به جای فعل: «کشیدن» به جای «کشیدند»، «انداختن» به جای «انداختند»؛

۱۰- ساختن و آوردن ماضی ابعداً: نداشته بوده؛

۱۱- به کاربردن فعل جمع و مفرد برای جمع غیرعقل؛

۱۲- نوشتن شناسه در افعال با «ا» و بدون آن: حالند، صفات‌اند؛

۱۳- کاربرد فعل مضارع اخباری به جای ماضی استمراری: حفظ می‌کنم، به جای حفظ می‌کردم

و به جای ماضی ساده، مانند: می‌بینم به جای دیدم؛

البته، موارد دیگری نیز در حدایق مشاهده می‌شود که برای اختصار و به علت مشترک بودن آنها

با دیگر متون، از ذکر آنها خودداری شد.

۲-۶- سبک شناسی اثر

در خصوص سبک نثر در این دوره که نویسنده حدائق نیز از آن پیروی کرده است، موارد زیر را

می‌توان برشمرد:

۱- ایجاز و اختصار؛

۲- استعمال افعال به صیغهٔ وصفی جدید؛ ماضی نقلی با حذف ربط خبری به تکرار دیده

می‌شود؛

۳- کاربرد واژه‌های عربی مشکل به تدریج رخت بر بسته است؛

۴- تحلیل اشعار و تضمین مصراع‌ها که از عهد ابوالمعالی پیدا شده و تلمیح آیات قرآنی و

استدلال به کلمات ربانی که سرمایهٔ اصلی دبیران است، با کمال دقت مورد اعتناست» (بهار، ۱۳۷۳:

۳/۲۰۲).

میرجان در حدائق از نثر مرسل رایج پیروی می‌کند و البته، گاهی نثر خود را با سجع‌هایی در

می‌آمیزد و چنان که در سطور بالا اشاره شد، با آوردن اشعار و آیات قرآن، مطالب خود را زینت

می‌بخشد. وی در این شیوه از رسالهٔ قدسیهٔ خواجه محمد پارسا، *نفحات الانس جامی و رشحات*

کاشفی و آثار مشابه پیروی کرده است.

۲-۷- محتوای متن

میرجان حدایق را به پنج فصل تقسیم کرده، می‌نویسد:

فصل اول: در دقایقی که از آن جناب در میلاد خیرالانبیاء استماع افتاد؛ **فصل دوم:** در حلّ

مشکلات که در سخنان صوفیه واقع بود؛ **فصل سوم:** در بیان بعضی ابیات که معانی آن بر همه کس

واضح نیست؛ فصل چهارم: در سخنان بدیع که در بیان حقایق بسیار اشتها ندارد؛ فصل پنجم: در ذکر بعضی حکایات که در کتب مسطور و در السنه مذکور نیست (میرجان، ۱۳۹۴: ۶ الف).

۲-۸- شرح مختصری از فصل‌های پنج‌گانه کتاب

فصل اول

میرجان در فصل اول به خلقت حضرت آدم (ع) اشاره کرده، از اندراج نور حضرت خاتم در صدف وجود آدم سخن به میان می‌آورد و می‌نویسد که گنج محبت در صدف وجود آدم نهان شد. میرجان هدف از نزول روح در قالب خاکی را ترقیات معنوی و احوال عالیه می‌داند و می‌نویسد: «اگر سال‌ها در مقام قدس بودی، بوی از گلزار آن احوال نشنودی. پس باید که مطیعان در اطاعت فرمان تقصیر نمایند تا از سرمایه اطاعت، فایده و توفیر ربایند» (میرجان، ۱۳۹۴: ۸ ب).

وی سپس شرحی از سجده کردن ملائکه و نافرمانی شیطان ارائه می‌دهد و سرپیچی شیطان را ناشی از استدلال خردمندانه‌اش می‌داند که او را از بساط قرب حق دور افکند و از همین جا نتیجه می‌گیرد، حکیمان که در پی استدلال عقل و خرد گام برمی‌دارند، ره به جایی نمی‌برند (رک. میرجان، ۱۳۹۴: ۹ الف) و سپس همانند موارد دیگر به رباعی زیبایی متوسل می‌شود:

میوه ز غصون شجر بید مجوی	از فهم نشان حکم جاوید مجوی
از عقل که قطره‌ای است، دریا مطلب	از علم که ذره‌ای است، خورشید مجوی

پس آنگاه با بیان برتر بودن مقام محبوبی بر محبی، اثبات می‌کند که حضرت ابراهیم (ع) محب بود و پیامبر خاتم حبیب؛ با این حال، او را به پیروی حضرت ابراهیم دستور فرمودند؛ زیرا: «هرچند او را به سعادت محبوبی نواخته بودند؛ لیکن در ترقی وی این معنی را دخل تمام بود که خلعت محبت دایماً در برداشته باشد و با محبوبی رعایت آداب محبی به تقدیم رساند» (میرجان، ۱۳۹۴: ۱۲ الف). وی سبب خلعت حضرت ابراهیم را در سه صفت می‌داند: «افشاء السلام و اطعام الطعام و الصلوات باللیل و النَّاس نیام» (رک. میرجان، ۱۳۹۴: ۱۲ ب).

میرجان در ادامه، داستانی از مالک دینار و حکایتی از روزبهان بقلی شیرازی نقل می‌کند که محبت حق را به هر چیزی ترجیح داده‌اند و در پایان مثنوی زیبایی پنجاه بیتی دربارهٔ آزمون حضرت ابراهیم ارائه می‌دهد و سپس آزمون مال و فرزند و همسر آن حضرت، ساره خاتون را به شیوایی بیان می‌کند (رک. میرجان، ۱۳۹۴: ۱۴ الف و ب).

نویسنده سپس دربارهٔ ویژگی‌های پیامبر اکرم(ص) سخن می‌گوید و شمارهٔ این ویژگی‌ها را به بیست و سه می‌رساند که با سال‌های نبوت و پیامبری آن حضرت برابر است(ر.ک. میرجان، ۱۳۹۴: ۲۰ ب - ۱۶ الف). نکته بسیار مهم، بحث‌های عرفانی است که در بیان داستان معراج پیامبر(ص) و تجلیات خداوند بر ایشان مطرح می‌کند و سپس بحث زمان در عوالم گوناگون را از کتاب فصل الخطاب خواجه محمد پارسا بیان می‌کند:

«در خصیصه یازدهم آنکه او (پیامبر اکرم ص) در ادراک دولت شهود به خلوتخانهٔ خاص مخصوص بود که در آن جنت با سعادت به روی هیچ کس نگشود و آن مقام وحدت و احدیت است و مقام سایر انبیاء مقام احدیت است و اجمال در بیان این سه جمال آن است که حضرت ذات را مرتبه‌ای است که آن را لاتعین مطلق گویند که آنجا اسم و رسم و نشان و هیچ حال و شأن نیست؛ بلکه بی‌نشانی در بی‌نشانی است، و بعد از لاتعین، تعین است و تعیین اول، وحدت است که در آن مرتبه علم و شهود به ذات وی حاصل و جمال و کمال در پرتو نور ذات هوداست و از وحدت دو شعبه منشعبه است: یکی احدیت که ذات است با جمیع صفات سلبيه؛ یعنی آن صفات که سلب آن موجب کمال ذات است؛ چنانچه گویی جوهر نیست و عرض نیست و امثال آن و اینجا از صفات ثبوتی که سمع و بصر و حیات و امثال آن باشد، هیچ جلوه‌گر نیست و التوحید اسقاط الاضافات اینجاست؛ یعنی هر حقیقت که به حق مضاف و منسوب است، در شهود این مرتبه ساقط است و شهود نیست و استیلای نور خورشید وحدت، کواکب صفات بی‌نهایت را مقهور و متواری گردانیده، و شعبه دویم احدیت است که در آن مرتبه ذات است با جمیع صفات ثبوتی حاصل که در وحدت ذات است لابلشروط شیء و در احدیت ذات است بشرط شیء و وحدت را تعیین اول گویند و احدیت را تعیین ثانی و مرتبه احدیت به اسم تعینی موسوم نساخته‌اند و اگر نه مناسب آن بود که احدیت را تعیین ثانی گفتندی و احدیت را تعیین ثالث و همانا این از آن جهت باشد که احدیت داخل بطون ذات است و در بطن وحدت است؛ چه ذات به صفات سلبيه بسیار ممتاز نمی‌شود از وحدت و به صفات ثبوتی کمال تمایز پیدا می‌کند و این احدیت را مقام «قاب قوسین» گویند و احدیت را مقام «أو ادنی» و هرگاه کامل را شهود مرتبهٔ احدیت دست دهد، آن شهود را جمع گویند و چون به شهود مرتبه احدیت رسد، آن را جمع الجمع نامند و در مقام تجلی ذات از پرده‌های صفات مصفا نیست و حقیقت توحید آنجا آشکارا نی و در احدیت،

آفتاب ذات چنان می‌تابد که هیچ از غیم صفات مزاحمت به انجلای وی نمی‌رساند و کمال اختصاص در این مرتبه خاص ثابت است و لذات شهود جمع در جنب لذات شهود جمع‌الجمع پیدا نیست و از این سبب بعضی انبیا آرزو بردند که کاشکی ما از امت او بودی؛ زیرا که از جمله الطاف الهی در حق آن حضرت، آن است که متابعان او را که کمال متابعت به تقدیم رسانند، از این مائده خاص وی بانصیب گردانند و چون سلطان را ضیافت کنند، بهره‌ای به امرای می‌رسانند» (میرجان، ۱۳۹۴: ۱۸ الف و ب).

چنان که در سطور فوق مشاهده شد، میرجان بحث‌های عرفانی مکتب محیی‌الدین ابن عربی را تکرار کرده و روشن می‌شود که وی با فصوص و شروح آن سروکار داشته است. وی در خصیصه دوازدهم پیامبر اکرم (ص) در شرح اطوار و تجلیات به سخنانی عارفانه می‌پردازد و تجلیات را به ذاتی، صفاتی، افعالی و آثاری تقسیم می‌کند (رک. میرجان، ۱۳۹۴: ۱۹ الف) و سخنی که از استاد خود نقل می‌کند، تحقیق مراتب نور است (میرجان، ۱۳۹۴: ۲۰ ب و ۲۱ الف).

میرجان باز سخنی درباره تعیین‌های سه‌گانه از شیخ رکن‌الدین علاءالدوله نقل می‌کند؛ بر این مبنا که: «آدمی را سه تعیین است: تعیین بشری و تعیین ملکی و تعیین غیبی و پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - از خانه ام‌هانی تا مسجد اقصی به تعیین بشری رفت و از آنجا تا سدره به تعیین ملکی و از آنجا تا بارگاه او آدنی به تعیین غیبی؛ که هیچ مددکار و معاون و واسطه نبود و جذب عنایت او را می‌کشید و هر چند پیش می‌رفت، از لوازم بشریت منخل می‌گردید تا به تمام از هستی رهید و به واهب هستی رسید و این دولت در خلعت محبوبی شامل حال آن حضرت شد و دیگران را که مرتبه محیی بود و منصب محبوبی ایشان را به مرتبه کمال نبود، این سعادت دست نداد؛ زیرا که دوست محبوب را به جانب خود می‌کشد و محب را نمی‌کشد؛ بلکه از وی نسبت به محب همه‌ناز به وجود می‌آید» (میرجان، ۱۳۹۴: ۲۴ الف)

وی سپس مسأله معراج و اقوال مختلف را در خصوص آن نقل و سپس اعتقاد خود را بیان می‌کند که معراج به جسم و در بیداری بوده است و جسم پیامبر (ص) از کمال لطافت، حکم روح گرفته بوده است و برای تأیید مطلب مختار و برگزیده خود، جبرئیل و آصف بن برخیا را مثال می‌زند (رک. میرجان، ۱۳۹۴: ۲۴ الف). میرجان در خصوص معراج و اثبات آن، باز هم استدلال می‌کند و در اینجا سخنان خواجه محمد پارسا در فصل الخطاب را در خصوص مراتب زمان نقل

می‌کند و مثال‌هایی می‌زند؛ از جمله می‌نویسد: «از یاران ما کسی است که در کمتر از یک ساعت صد بار قرآن را ختم کرده است؛ حرف حرف و آیت آیت خوانده و این حالت او بسیار افتاده و اگر قوت روح به کمال برسد، تواند بود که قالب را به زمان روحانیات کشد و در یک ساعت کار صدهزار ساله کند و قصه معراج سید انام - علیه الصلوه و السلام - در این مقام بود که در یک ساعت از تفصیل مملکت که یکان یکان بر وی عرض فرمودند، درگذشت و نود هزار کلمه از حق - تعالی - بشنود و چون باز آمد، بستر وی هنوز گرم بود...» (میرجان، ۱۳۹۴: ۲۸ ب).

فصل دوم

میرجان در این فصل مشکلات برخی از سخنان صوفیه را حل کرده است؛ از جمله این سخن پیامبر(ص) که فرموده است: «من و آن کس که کفالت و تعهد یتیم کند، چون این دو انگشت باشیم در بهشت، و اشارت به انگشت شهادت و انگشت میانه فرمودند. و اینجا اشکالی لازم آید؛ زیرا که هیچ کس به درجه انبیا نرسد؛ به تخصیص درجه آن حضرت که انبیا نیز از آن درجه محروم باشند. پس چگونه کافل یتیم را آن میسر شود؟ و این اشکال را چنین جواب می‌فرمودند که: تواند بود که کسی در درجه آن حضرت باشد و از آن مواهب که بر وی فایض شود، محروم ماند؛ زیرا که استعداد دریافت آن نداشته باشد». وی سپس دو جواب دیگر نیز به این پرسش می‌دهد (رک. میرجان، ۱۳۹۴: ۳۹ الف و ب).

فصل سوم

میرجان در این فصل معانی اشعار مشکل و مبهم را روشن می‌سازد. نخستین ابیات از دیوان مولانا جلال الدین محمد بلخی است:

موسی اندر درخت آتش دید	سبزتر می‌شد آن درخت از نار
شهوت و حرص مرد صاحب‌دل	اینچنین دان و اینچنین انگار

وی در شرح دو بیت فوق بیان کرده است که: «از کارهای کاملان تا افعال ناقصان مسافت بسیار است و یک فعل از دو کس به وجود می‌آید: یکی گوهرکان است و دیگری ریگ بیابان. یکی را سبب ظلمت است و دیگری را موجب نور. یکی را مورت تفرقه و دیگری را باعث حضور:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه باشد در نوشتن شیر شیر»
(میرجان، ۱۳۹۴: ۵۲ ب- ۵۱ الف)

وی در ادامه، بیتی از حافظ بیان می‌کند:

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک
از آن گناه که نفعی رسد به خلق چه باک؟
(حافظ، ۱۳۹۲: ۳۰۵)

و در شرح آن می‌نویسد: «یعنی چون به مقام جمع رسی و شراب شهود بنوشی، گاهی به مقام فرق معاودت کن و دور افتادگان را که چون خاک نشسته بر زمین مهجوری‌اند و صاحب مرتبه پستی و بی‌اعتباری؛ از جام ارشاد جرعه‌ای از شراب شهود خود بده و از مقام قرب به پایه بعد آمدن اگر چه گناه است؛ لیکن چون از برای نفع خلق است، از این گناه باکی نباشد؛ چنانچه دروغ به مصلحت که نفع خلق در آن باشد، گناهی است که ارتکاب آن توان و مشایخ را اختلاف است در آنکه بعد از حصول دولت وصول، واصلان را غریق بحر فنا بودن بهتر است یا آنکه از بحر جمع به ساحل فرق آیند و دیگران را راه نمایند؟ بیشتر برآنند که طریق ثانی بهتر است؛ زیرا که مطلوب را نهایت نیست و چون خالصاً لئله از لذت جمع به مرارت فرق آیند و باب نفع بر روی دورافتادگان گشایند، حضرت منان ایشان را به این لطف و احسان خود رساند و صاحب ترقی گرداند» (میرجان، ۱۳۹۴: ۵۳ الف و ب)

و باز ابیات دیگری از مولانا جلال الدین بلخی ذکر می‌کند:

داد جارویی به دستم آن نگار
گفت: زین دریا برانگیزان غبار
آب آتش گشت، جارویم بسوخت
گفت: زین آتش تو جارویی برآر
(مولوی، ۱۳۷۳: ۴۳۳)

میرجان در بیان ابیات یاد شده، از استعاره‌های: نگار، جاروب، دریا، غبار و آتش به شیوه تأویلی رمزگشایی کرده، سمبل‌ها را شرح می‌دهد و مصداق می‌نهد: «نگار عبارت از مرشد کامل است و به این لفظ اشارت به محبوب وی کرده؛ چنانچه ارباب حقیقت گفته‌اند تا پیر در نظر مرید محبوب نگرده، مرید از او به نیل مطلوب نرسد و دریا عبارت از دل است و به این تعبیر اشارت به سعت دل کرده؛ چنانچه به سعت وی از حدیث: «لایسعی ارضی و لا سمائی و لیکن یسعی قلب عبدالمؤمن التقی» فهم می‌شود، غبار دریای دل که آب معرفت را تیره می‌گرداند و صفای وحدت

را می برد، خواطر متفرقه و تعلقات کونیه است که جاروب ذکر به مرور رفع آن غبار کند و چون چندگاه سالک مخلص بر ذکر لسانی یا قلبی ممارست کند، رطوبت تعلقات برود و آتش محبت قوی شود و چندان اشتغال به مذکور وجود گیرد و عنایات مذکور او را دریابد که زبان از ذکر آرام گیرد و صحیفه دل نیز از آنکه محل نقش ذکر آید، ابا کند. پس پیر او را امر کند که در آن وقت که زبان از تکلم به ذکر مانده و دل نیز از تعقل ذکری که مشتمل بر حروف باشد معزول گشته، ذکری اختیار کند که لایق آن مرتبه باشد (میرجان، ۱۳۹۴: ۵۶ الف).

فصل چهارم

در ذکر سخنان بدیع در بیان حقایق طریقت و حقیقت بیان توحید: میرجان در این فصل به مطالب زیر می پردازد: انواع تجلی، توکل و ترک سبب یا عدم آن، سفرهای چهارگانه سالک، فنا، فناءالفناء، عوالم پنجگانه و تجدد عالم در هر آن، بیان قرب و معیت حق - تعالی -، تجلیات نامکرر حق، رد سخن حکما مبنی بر وجود عقول عشره و کفر دانستن آن، علت تنزل روح از عالم لطیف و مجرد به این عالم، بحث جبر و اختیار و کشف حقیقت آن دو بر کاملان و مقربان و لزوم پیروی ناقصان از آنها، اقسام محبت صغری، وسطی و کبری، نیاز به پیر در مراحل میانی و پایانی سلوک، عجب و دفع آن، بیان اقسام خواطر چهارگونه حقانی، ملکی، نفسانی و شیطانی و تمیز آنها که از ادق علوم طریقت است و عارفان کامل را میسر است...، بیان معنی این سخن که « اگر خَلق نباشند، خُلُق نباشد؛ پس در خلوت بسته شد.»؛ بیان این سخن که بعضی از ارباب شطح مثل سلطان بایزید بسطامی از ارباب تمکین و ابوالوقت‌اند و قدرت دارند بر آنکه خود را از سُکر برهانند و از تصرف واردات به درآورند و بعضی مغلوب مطلق‌اند و ابن‌الوقت‌اند و حال، ایشان را محل ظهور احکام خود دارد و ایشان را به ایشان نمی گذارد، و کسانی که ظرف استعداد ایشان وسیع است؛ مثل انبیا و کمل اولیا، ظرف ایشان هرگز به آب واردات از سر به در نمی رود و همه وقت قدم در مقام تمکین استوار دارند و ساحت احوال ایشان مجاری مقتضای علم شرع است (ر.ک. میرجان، ۱۳۹۴: ۵۷ الف و ب)؛ نیز بیان دو نوع جمع: و رعایت قواعد شریعت و ضوابط طریقت (میرجان، ۱۳۹۴: ۵۸ الف).

فصل پنجم

در این فصل حکایاتی در حالات بعضی از مشایخ می آورد: « خدمت شیخ بهاءالدین عمر مجذوب

بوده‌اند و جذبه بر ایشان غالب بوده و از کمال استغراق که داشته‌اند، کسی در وقت ادای صلات می‌نشسته و ایشان را بر عدد رکعات اطلاع می‌داده‌اند که خود به حفظ آن نتوانستی رسید و نیز در روز جمعه چون به جامع هرات رفتی، به حکام و ارباب دنیا سخن گفتی. چون یکی از محرمان از ایشان سؤال کرده که این امر در روز جمعه در مسجد جامع لایق هست یا نه، فرموده‌اند: اگر زمانی به آن مشغول نشوم، مستهلک شوم؛ چنانچه گوشم نشنود و چشمم نبیند. وی این تعریف و تمجید را تا آنجا ادامه می‌دهد که از قول ناصرالدین عبیدالله نقل می‌کند که: گاهی موزه ایشان را می‌کشیدم، از پای تا به ایشان بوی مشک می‌شنیدم و نیز نقل کرده‌اند: هر سال جناب شیخ دو اربعین می‌نشسته‌اند: یکی در نذر خواجه عبدالله انصاری و دیگری در رباط بی‌در. یک اربعین که در نذر نشسته بوده‌اند، روز اول چند بار به وضو ساختن به حوض آشکارا رفته‌اند؛ پیغمبر را - صلی الله علیه و سلم - در واقعه دیده‌اند که گفته‌اند: شما اینجا برای وضو ساختن اربعین نشسته‌اید؟ می‌گویند که بعد از این واقعه تا آخر اربعین وضو نساخته‌اند و خوردنی ایشان در آن اربعین نیم هندوانه بوده که با خود به خلوت درآورده بوده‌اند و روزی که به درآمده بوده‌اند، از آن هندوانه اندکی باقی بوده و متغیر نشده بوده و در ضیافت عید خلوت به اهل مجلس آن را قسمت کرده‌اند.

و خدمت مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی - روح الله روحه - نیز به صحبت شریف شیخ می‌رفته‌اند و می‌گفته‌اند: روزی پیش ایشان رفته بودم، مردم را به کمال ارتباط به حق و زوال ارتباط به غیر دلالت می‌کردند و این بیت را می‌خواندند:

دلارامی که داری دل درو بند دگر چشم از همه عالم فرو بند

(میرجان، ۱۳۹۴: ۸۲ الف)

میرجان سپس به ذکر شیخ شاه خسرو و شیخ شاه و خواجه ابونصر پارسا می‌پردازد و از شخص اخیر داستانی شبیه حکایت کشیش بینوایان و یکتور هوگو نقل می‌کند: «نیز اسبان محفّه ایشان را در بلخ شبی دزدان برده‌اند. پادشاه چون به این امر اطلاع یافته، اهتمام بسیار نموده در باب پیدا کردن دزدان. جمعی که مأمور به طلب ایشان شده‌اند، از بلخ پی ایشان را پیدا کرده، بر اثر آن می‌رفته‌اند تا در نزدیکی ترمذ ایشان را گرفته، به نزد پادشاه آورده‌اند. پادشاه می‌خواسته که ایشان را به سیاست عظیم رساند. یکی از نوبت گفته: مناسب آن است که حکم این کار را به رأی شریف ایشان تفویض کنید. وی دزدان را به پیش ایشان فرستاده؛ ایشان دزدان را تعظیم کرده‌اند و در مقدم مجلس نشاندند و

عذرخواهی کرده که بسیار راه رفته بودید و شما را برگردانیده، آورده‌اند. اسبان را پیش از آنکه شما را بگیرند، ما به شما بخشیده بودیم. حالا اسبان ملک شماست؛ گیرید و روید (میرجان، ۱۳۹۴: ۸۹ ب).
وی در ذکر ناصرالدین عبیدالله، مرید یعقوب چرخ‌چی و از اقطاب نقشبندیه، آورده است: «جناب خواجه بعد از چند روز، از پیرکبیر خود به اجازت ارشاد رسیده‌اند و معتقدان قدیم مولانا یعقوب از این التفات و عنایت در دیگ غیرت جوشیده‌اند؛ چنانچه به پیر ظاهر کرده‌اند... ایشان فرموده‌اند که: چون وی پیش ما آمد، چراغ او فتیله و روغن داشت و جز اینش هیچ در کار نبود که کسی گوگردی بر فتیله او زند؛ این گوگرد را ما زدیم... (میرجان، ۱۳۹۴: ۹۴ ب).

۲-۹- ارتباط تنگاتنگ امیر تیمور و فرزندان با پیران نقشبندیه:

چنانکه پیشتر گذشت، امیران تیموری با پیران سلسله نقشبندیه به شدت ارتباط داشته‌اند؛ تا آنجا که از آنها حتی دستورالعمل حکومتی می‌گرفته و به حقانیت آنها به سختی معتقد بوده‌اند. بهار در این خصوص می‌نویسد: «امیر تیمور با آنکه خود مردی غیرمتعصب و تقریباً بی‌دین و رند بود، معذالک از علمای دین و سادات و مشایخ اهل تصوف چشم می‌زد و با آنان گرم می‌گرفت؛ ولی تعصبی نسبت به مذاهب ابراز نمی‌نمود؛ چیزی که هست، به تدریج طرف فقها و علمای شریعت خاصه اهل تسنن را گرمتر گرفت. علت آن نیز وقفه‌ای بود که در پیشرفت‌های جنگی او در سوریه و آسیای صغیر پیش آمد و از شام پیشتر نتوانست رفت و آسیای صغیر را نگاه نتوانست داشت و این گرمی با علمای مذهب برای جلب افکار مردم آن نواحی بود که وی را به بی‌دینی مشهور کرده بودند (بهار، ۱۳۷۳: ۳/ ۲۱۱).

بالجمله در عصر تیمور و خانواده او کار علمای دین رونق داشت و در درجه دوم ریاضیون و متصوفه کَرّ و فرّی داشتند؛ اما حکما و حتی علمای کلام و منطق رانده و مهجور بودند. در مطلع السعدین آمده است: «در تعظیم سادات و علما و تکریم ائمه و صلحا اهتمام تمام فرمودی و در تقویت دین و شعار شرع مبین مبالغه به نوعی نمودی که در زمان او کسی را در علم حکمت و منطق شروع نبود» (بهار، ۱۳۷۳: ۳/ ۲۱۱).

حکایت زیر که از ملاقات امیر تیمور با ناصرالدین عبیدالله و آگاه شدن از پیروزی در جنگ با پادشاه چین در هرات، پیش از وقوع جنگ خبر می‌دهد، بیانگر این ارتباط است: «در آن وقت که ملک چین در هرات پادشاه بوده، امیر تیمور به قصد گرفتن هرات آمده بوده و در تایباد به ملازمت

مولانا آمده؛ ایشان فرموده‌اند: "بلکه بر مسلمانان ستم می‌کرد؛ خدای - تعالی - ترا بر وی مسلط می‌گرداند که دفع او کنی. اگر تو نیز ظلم کنی، دیگری را بر تو خواهد گماشت که دفع تو کند." یکی از امرا گفت: "مخدومنا، که تواند که بر امیر مسلط شود؟" فرمودند: "عزرائیل." امیر برخاست به تعظیم و گفت: "الحمد لله که موت من به دست دشمنی نخواهد بود." چون به هرات رفت و ملک را به قتل رساند، عرض داشت به مولانا نوشت که: "آنچه فرموده بودید، به ظهور رسید. دستور العمل بنویسید تا بر طبق آن عمل کنم." مولانا نوشتند که: "شریعت را رواج ده و قاضی و محتسب و علماء و هر کس از ارباب تأیید شریعت باشند، دست ایشان را قوی دار و مال را از مردم براستی بستان و پیش از وقت نگیر و مکتبداران را دلداری ده." و تعظیم خانواده‌های مشایخ که گذشت، آن نیز در این وصیت‌نامه بوده (میرجان، حدایق: ۱۰۷ الف و ب).

این ارتباط دوسویه و ارادتمندانه تا آنجا ادامه می‌یابد که برای تعیین جانشین نیز از پیران نقشبندیه بهره برده‌اند: «[امیر تیمور] در مرض موت خود تمام فرزندان خود را نوشت که به پیش مولانا فرستد تا ایشان یکی را به خلافتی او اختیار کنند و میرزا شاهرخ خرد بود و او را صرع بسیار می‌گرفت و عقلش را استقامتی نبود. او را ترک کرد و نوشت. کسی گفت که: اگر شما اختیار را به دست مولانا می‌نهدید، اختیار خود را از میان بردارید و نام او را نیز بنویسند. چنان کردند. چون نوشته پیش مولانا بردند، ایشان دست بر نام شاهرخ نهادند و گفتند: "دل به جانب این فرزند می‌کشد." پس امیر او را ولی عهد ساخت و از وی سلطنت بر آن وجه به ظهور رسید که رسید و همه کس در زمان وی و بعد از وی جز مدح و ثنایش امری که لایق ندید» (میرجان، ۱۳۹۴: ۱۰۹ الف).

۲-۱۰-۱- حکایات بزرگان

میرجان در فصل پنجم، حکایات پراکنده‌ای را از بزرگان صوفیه؛ همچون: شمس تبریزی، محیی الدین ابن عربی و ... نقل می‌کند؛ از جمله: آغاز و سبب هدایت شیخ رضی‌الدین علی لالا، هدایت مجدالدین بغدادی، هدایت شیخ محمد خلوتی و ... وی در همین فصل به ذکر شریف حضرت خضر و حضرت الیاس و قطب ابدال و توابع ایشان می‌پردازد. در اینجا نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم:

۲-۱۰-۱- راه‌یابی شمس تبریزی به حلقه عارفان

براساس نقل میرجان، شمس مردی ثروتمند بوده که گروهی از ظریفان و خوش طبعان با وی مأنوس بوده‌اند و او گاه‌گاهی به تجارت می‌رفته و سود آن را خرج آنها می‌کرده است؛ اما یک بار

نزدیک ترکستان گرفتار راهزنان می‌شود و اموالش را به یغما می‌برند. به دنبال گوشه‌ای و توشه‌ای، به خانقاه بابا کمال جندی در ترکستان راهنمایی می‌شود و شیخ را با مریدان در رقص و سماع می‌بیند و دلش از تأثیر آن صحبت مخزن گوهر ارادت می‌شود. «حکایت: در آن باب که بسیار باشد که کسی امری را مکروه شمارد و حال آنکه خیر وی در آن باشد: "و عسی أن تکرها شیئاً و هو خیر لکم" شیخ شمس الدین تبریزی -رحمه الله- مرد مالدار بود و جماعت ظریفان و خوش طبعان با وی یار. هرچندگاه به تجارت رفتی و آنچه سود آوردی، به ظریفان خرج کردی. یک بار به جانب ترکستان تجارت اختیار کرد و قریب به آنجا رسیده بود که قطعاً طریق بر کاروان حمله آوردند و مال همه کس را بردند. نمود پاره‌ای بر خود پیچیده، شب را به ترکستان رسید. یکی را دید. گفت که: "مرد غارت زده‌ام. گوشه‌ای و اندک توشه‌ای خواهم." آن کس گفت: "تواند بود که این مقصود در خانقاه بابا کمال جندی آید به وجود." پس او را به آنجا راه نمود. چون به آنجا رسید، شیخ را با مریدان در رقص و سماع دید. دلش از تأثیر آن صحبت مخزن گوهر ارادت گردید. شیخ نیز چون به سوی وی دیده گشاد، کمال قابلیت که در استعداد او مضمحل بود، در چشم فراست شیخ نمود. یاران را به احترام وی دلالت کردند و از برای او کسوت و دعوت آوردند. او را حزن تمام به دل درآمد و گریه بر وی غلبه کرد و باعث گریه‌اش آن بود که با خود می‌گفت: "آن زمان که مال داشتی، تخم جود در زمین بی‌حاصلان کاشتی و اکنون که به مصارف خیر رسیده‌ای، از مال تهی گردیدی." و شیخ را بر ضمیر وی اطلاع افتاد، گفت: ای درویش! از این مفلسی مباش دلریش که اگر ظلمت مال از حواشی تو دور نمی‌شد، جوار صحبت درویشان نمی‌رسیدی و اگر این پرده از پیش دیده دل تو بر نمی‌خاست، جمال کمال صوفیان را نمی‌دید. خدا را شکر گوی که خسیسی را از تو برده و ترا به دست امر نفیسی سپرده." پس مدتی در دولت آن ارادت بود و بر روی خود در کمال گشود» (میرجان، ۱۳۹۴: ۱۲۵ ب).

۲-۱۰-۲- نورالدین عبدالرحمن جامی

جامی، شاعر بزرگ قرن نهم، از مریدان سعدالدین کاشغری است. وی از جانب پیر خود به سمت پیر ارشاد منصوب می‌شود؛ اما از روی فروتنی هرگز خلعت ارشاد نمی‌پوشد و در پاسخ دیگران می‌گوید مریدی نمی‌بیند. میرجان درباره وی می‌نویسد:

«از کمال مریدان مولانا سعدالدین کاشغری‌اند. مولانا شمس‌الدین محمد روحی می‌فرموده‌اند

که: " آن روزی که مولانا عبدالرحمن جامی به خدمت مولانا ارادت آورد و طریقه گرفت، مولانا به خانه درآمدند و گفتند: امروز شاهبازی به دام ما درآمد! و در وقت فوت خود گفته‌اند مولانا را که: هر حق امانتی که از طریقه خواجگان نزد ما بود، به شما سپردیم؛ شما به بندگان خدا برسانید." ایشان ساکت بوده‌اند و بعد از آن نیز لابس خلعت ارشاد نشده‌اند؛ زیرا که همه وقت خواسته‌اند که شواهد اسرار و احوال ایشان در پرده خفا و کتمان باشد و ارتکاب اشعار و معما و تصانیف و امثال آن همه پرده‌ها بود که بر روی کار خود می‌پوشیده‌اند و از رسوم و عادات خلق محترز بوده‌اند: به روی زمین می‌نشستند و اگر اولاد سلطان حسین میرزا و امرایش آمدی به دیدن ایشان، آنجا نیز حال بر این منوال بودی که گلیمی از برای ایشان بیرون نیاوردی و بر زمین نشستی و مقید به محضری نشدی و گاهی اگر محضری آوردی، بر ردای خود نهاده، خود برداشتی و آوردی» (میرجان، ۱۳۹۴: ۱۱۰ الف).

۲-۱۰-۳- شهاب‌الدین عمر سهروردی، پیر سعدی

حکایت بعدی، نقل کرامتی از شهاب‌الدین عمر سهروردی، پیر سعدی است:

« روزی چهار کس محفه شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی را- قدس سره- برداشته، می‌روند و یکی چهار سیدزاده‌ای بود که برداشته بود و وی را گمان بود که چون چند قدم ببرد، شیخ او را عذرخواهی خواهد فرمود و از وی التماس ترک آن کار خواهد نمود؛ لیکن هیچ از این مقوله به میان نیاورد و این تغافل در دلش کار کرد. شیخ بر ضمیر وی مطلع بود؛ فرمود که: " ای سیدزاده، من هیچ به امداد شما و این سه کس دیگر محتاج نیستم. اگر شما محفه را گذارید، عنایت حق آن را فرونگذارد و اگر در این شک می‌آرید، هر چهار دست از آن بازدارید. چنان کردند، محفه بر هوا می‌رفت و به تأیید خدا می‌رفت. بیت:

آن کس که مرغ را به میان هوا برد محتاج رو به جانب غیرش چرا برد
ای دل به خلق داده، دریغا که غافلی زان لطف‌ها که مرد خدا از خدا برد»

(میرجان، ۱۳۹۴: ۱۲۷ ب)

۳- نتیجه

- حدائق الدقایق، مجموعه‌ای حاوی فصل‌های پنجگانه‌ای است که محور اصلی آنها، بیان مطالب عرفانی است و برای پژوهشگرانی که مایل به کاوش در زوایای قرن‌های نهم و دهم هستند، منبع

ارزشمندی است. در این کتاب، رمزگشایی از نکات پیچیده عرفانی و اشعار دشوار و ذکر و یاد عارفان بزرگ طریقت خواجگان همراه با حکایاتی جذاب و دلنشین، خواننده را مأنوس می‌سازد.

- قلم نویسنده نزدیک تلفیقی از نثرهای مرسل، مسجع و فنی است. شایان ذکر است با اینکه نویسنده کوشیده است برخی از نکات مبهم و کلیدی رایج در میان صوفیان را از لابه‌لای سخنان پیران طریقت و گاهی نیز از جانب خود روشن کند؛ اما در ذکر حکایات، گاهی از دقت علمی لازم برخوردار نبوده است؛ بنابراین، استناد به روایات اثر باید با احتیاط صورت پذیرد.

- آنچه حدایق را در میان دیگر آثار شاخص و ممتاز ساخته، ذکر حکایات و داستان‌هایی بکر از پیران نقشبندیه و سلسله‌های دیگر است که از زبان بزرگان و به قلم میرجان نقل شده و برخی از آنها برای نخستین بار در همین اثر و با ذکر جزئیات آورده شده است؛ حکایاتی که نظایر آنها را در تذکره الاولیاء، اسرار التوحید و کتبی از این دست می‌توان یافت.

- پیران نقشبندیه با امیران تیموری ارتباطی تنگاتنگ داشته‌اند؛ به طوری که با جذب و مشرف کردن امیران بزرگ، از این رهگذر به گسترش شریعت و آموزه‌های تصوف می‌پرداخته‌اند و اوج این ارتباط، زمان قطبیت خواجه عبیدالله احرار در قرن نهم بوده است.

- نویسنده در نگارش کتاب به آثاری، از قبیل: رساله قدسیه و انیس الطالبین و عده السالکین از خواجه محمدپارسا، رشحات کاشفی و سلسله العارفین و تذکره الصّٰدِیقین فی مناقب شیخ احرار از محمد قاضی سمرقندی در شرح فضایل استاد و پیر خود، خواجه عبیدالله احرار نظر داشته است.

منابع

- ۱- بهار، محمدتقی. (۱۳۷۳). سبک شناسی. تهران: امیرکبیر.
- ۲- پارسا، خواجه محمد. (۱۳۵۴). رساله قدسیه. تصحیح ملک محمد اقبال، تهران: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۳- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۹۲). دیوان. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: بهنود.
- ۴- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۷۳). نفحات الانس من حضرات القدس. تصحیح محمود عابدی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ دوم.

- ۵- ----- (۱۳۴۱). لوامع. تصحیح حکمت آل آقا، تهران: انتشارات بنیاد مهر.
- ۶- ----- (۱۳۳۷). هفت اورنگ. تصحیح مدرس گیلانی، تهران: کتابفروشی سعدی.
- ۷- رضوی، سید اطهر عباس. (۱۳۸۰). تاریخ تصوف در هند. ترجمه منصور معتمدی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹). جستجو در تصوف ایران. تهران: امیرکبیر.
- ۹- صاحب لاهوری، غلام سرور. (بی تا). خزینه الأصفیاء. هرات: کتبخانه انصاری.
- ۱۰- هجویری، ابوعلی. (۱۳۶۱). رساله قشیریه. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۱- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۴). مثنوی. تصحیح قوام الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات دوستان.
- ۱۲- ----- (۱۳۷۳). دیوان شمس. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: نگاه چاپ سوم.
- ۱۳- میرجان، ابوالحسن وحیدالدین محمد. (۱۳۹۴). حدایق الدقایق. نسخه خطی، تصحیح ناصر کریم پور، پایان نامه دکتری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، زمستان ۱۳۹۴.
- ۱۴- واعظ کاشفی، فخرالدین علی بن حسین. (۱۳۵۶). رشحات عین الحیات. تصحیح علی اصغر معینیان، تهران: انتشارات بنیاد نوریانی.